

یادتان باشد ما بعد از فارغ شدن از بحث مقاصد، به این بحث پرداختیم که آیا عمومات و اطلاقات نصوص دینی ما مخصوصا قرآن، شامل پدیده های جدید حالا چه عناوین جدید با خودداشته باشد یا این که نه ... مثل برخی عناوین مثل بیع، تجارت، ولی مصداق، مصادیق جدید است، آیا عمومات و اطلاقات مثل قرآن و احادیث شامل مصادیق جدید می شود یا نه؟ مستحضرید که چقدر نوع موضوعی که در این مساله میگیریم، در استنباط احکام اثر گذار است فقیهی که قائل به صحت تمسک است در معاملات حتی در رفتارهای پزشکی سیاسی اجتماعی ولی منحصر به پزشکی اش نکنید که تنزل می یابد، در تمامی این موارد، این نوع موضعگیری او، اثر گذار است.

در حالی که اگر قائل شدیم به این مصادیق، و این عناوین نو پیدا که داخل در عمومات و اطلاقات نیستند، باید یک فکر دیگری بکنیم که قهرا هم در فرایند متفاوت می شوند هم در برابری و نتیجه ... شش وجه برای شما آوردم از مخالفان... تقریبا میتوانم بگویم آن زمان که من این موانع را جمع آوری می کردم، حالا ممکن است موردی باشد که از دید ما، پنهان مانده یا بعدا یک محقق یک مانعی جدید را ابداع کرده است؛ ولی خیالمان راحت است که اگر ما از پس این موانع (اندیشه مخالفان تمسک) براییم، بقیه اش هم اگر یکی دو تا باشد، حل است.

پاسخ به موانع شش گانه

باید توجه کنیم که این نصوص صادر شده از شارعی که خاتم و خاتم است و دینش جامع و جهانی و جاودان است؛ یک شارع جهانی، جاودان و جامع، اصل اولی این است که همه پدیده های آینده را در نظر بگیرد و بیان کند طبیعی است غیر از این، دلیل می خواهید البته نمی خواهم بگویم حرف غلط است یا جواب داده نمی شود، باید برخی شبهه ها را حل کنیم؛ مثلا جناب نراقی ممکن است بگوید من نگفتم مقتضی ندارد؛ من گفتم مانع دارد ... حواستون هم باشد که شما می خواهید از اوفوا بالعقود استفاده کنید نه از اطلاق مقامی که شارعی است جهانی، جاودان و ... نگفته چیزی، پس شامل میشود ما در واقع می خواهیم از شکم اوفوا بالعقود، در بیاوریم. این را هم باید در نظر بگیرید یعنی جناب نراقی به نوعی مخالف حرف شما نیست؛ اگر بود می گفت، مقتضی ندارد؛ الان می خواهد بگوید مانع وجود دارد... حالا چون خودم معتقد نیستم بیش از این نمی توانم از ایشان دفاع کنم.

مطلبی را من در فقه و عرف آوردم و پیشنهاد من این است که حداقل کسی این را یا مقاله کند یا یک پایان نامه ... رسالت مبینان شریعت نسبت به پدیده هایی که بعداً می آید ... (آیا رسالت تبیین دارند یا نه ؟...) (مبینان شریعت از خود خدا شروع می شود تا پیامبر تا اهل بیت علیهم السلام) خدا و پیامبر شارع هم هستند؛ این که مبینان شریعت رسالت داشتند آیا آینده را ببینند یا نه ؟ امام خمینی نظرش این بوده که سیره هایی که در آینده می آمده، مثل سیره بر تقلید، اگر شارع راضی نبود، می بایست جلوتر بگوید؛ گویا می خواهد بگوید یک رسالتی دارند این ها برای تعیین آینده وی می گوید بلی ما صدر اسلام پدیده ای به نام تقلید نداشتیم، ولی ائمه می دانستند که هزار یا هشتصد سال بعد جریان تقلید شروع می شود منتها نه در این قالب خاص... طبعاً اگر این پدیده منگری بود می بایست تذکر دهند..... این حرف را ایشان میزند اما برای پسر ایشان هم قابل قبول نیست؛ آقا مصطفی می گوید نه

من این حرف را در فقه و عرف آوردم، و بعد رفتم سراغ روایات؛ آیا ائمه ما چنین شانی را برای خودشان تعریف کرده اند؟ میدانید اگر بگوییم تعریف کرده اند، حرف پدر ثابت می شود. و گر نه ... حرف پسر ثابت می شود.... یا ممکن است باید تفصیلی بدهیم. اجمالاً این بحث در فقه و عرف آمده و بی تاثیر هم نیست در همین لفظ ما اگر ما گفتیم چنین رسالتی ندارند، نمی توانیم بگوییم احکام عقود آینده را چگونه بیان کرده اند.... یا پدیده ها را چگونه بیان کرده اند؟ باید بگوییم در نصوص بیان نشده و باید برویم سراغ اصول عملیه

روایات ما هم مختلف است؛ برخی یک نوع تعهد بیان در آنهاست علینا القاء الاصول وعلیکم التفریع... برخی می گویند نه ... ائمه چنین وظیفه ای نداشتند... ذیل آیه هذا عطاؤنا ... آن جا ائمه می فرمایند وظیفه بیان ما نداریم ؛ بحث زیبایی است به هر حال اگر به نتیجه برسیم می دانید که ما می توانیم خیلی از پدیده های نوپیدا را حل کنیم.

حرفی که می خواهم بزنم این است که این موانع هیچکدام، مانع نیست؛ فنی نیست؛ ضمن این که میدانید که در این اندیشه ما با اکثریم؛ اصرار نداریم با اکثر باشیم اما اکثر قریب به اتفاق هم با ما هستند، تمام معاملات جدید که می آید، اگر مصداق عقد باشد، تمسک می کنند یعنی خوشبختانه، این جا راه ما با راه مشهور قریب به اتفاق، یکی است.

نسبت به مانع اول؛ مرحوم مراغی ناظر به کلام مرحوم نراقی فرموده است که اگر دستورات قبلی هم به همین صیغه اوفوا بود مثلاً گفته بود اوفوا بالبیع.... اوفوا بالاجارة.... اوفوا بالتجارة... بعد فرموده بود اوفوا بالعقد... می شد بگوییم این اوفوا عصاره همان اوفوهای قبل است. اما اگر یکی اش احل الله البیع بود، و یکی اش بود المومنون عند شروطهم.... یکی اش بود الا ان تكون تجارة... بعد صیغه عوض شد؛ شد اوفوا شد امر... این جا نباید گفت،

این عصاره آن هاست! سوال این است آیا اوفوا عصاره احل الله البیع است؟ اوفوا عصاره الناس مسلطون است؟ اوفوا عصاره چند تا اوفوا است... صفحه 81 را ببینید متن حرف ایشان هست؛ مطالعه کنید همین را می خواهد بیان کند. در نتیجه ما می مانیم و عموم اوفوا بالعقود....

البته امام خمینی و آقای حائری سلمه الله ... جوابهایی داده اند اگر صفحه 82 را وارد شوید می بینید ... هستند دیگرانی که همین مبنا را دارند....

ما یک حرفی داریم البته نه مربوط به اینجا... بلکه یک کم هم کار را سخت می کند، جاهای متعدد داریم که امر ظهور، عموم و اطلاق، استاندارد نیست، مثلاً به طور کلی بگوییم، هر جا امری آمد، و قبلاً چندین مورد امر شده بود، این امر دوم تأکید همان امر اول است؛ چیز جدیدی نیست. چه کسی این حرف را زد؟ مرحوم نراقی.... دیگری گفت: نه... اگر کسی گفت: اکرم زیدا بعد گفت اکرم عمرا بعد گفت اکرم خالدا البته هر سه هم عالم بودند، گفت چه کاری است که ما هرروز هرروز بگوییم اکرم زیدا اکرم... یک بار بگویید اکرم العلماء امام خمینی می گوید: آیا این جا می گوید همان سه تا مراد است؟ یا می گوید که دارد یک دستور کلی می دهد؟ ظهور این جوری نیست که ما دستوری اش کنیم؛ ولذا آقای نراقی یک مثالی انتخاب می کند، که با اندیشه خودش جور باشد؛ جواب دهنده، مثالی انتخاب می کند، که با اندیشه خودش که عموم است، جور باشد؛ به نظر ما در ظهور باید قرائن را دید. یعنی برخی وقتها، صحنه به گونه ای است، که همان حرف نراقی ثابت می شود! به طوری که این که ما بگوییم این عموم دارد و ما اطمینان به عموم داریم، یا به قول برخی ها، ظن نوعی دارد، این مطلب حاصل نمی شود. دستوری هم نیست که به مخاطب بگوییم تو عموم بفهم! چنان چه به آقای نراقی هم همین حرف را می زنیم. الان همین حرفی را که شما زدید این ها قرینه است که اگر فرق بگذاریم البته فرق هم کلی نیست؛ بین جایی که یک قانون گذار ابدی جهانی، آن هم کسی که می خواهد بساط را ببندد و برود؛ با یک کسی که نه دارد در یک جزئیات دستور میدهد ... این را یادداشت کنید که ما معتقدیم که این ها دستوری نیست؛ ولی در مانحن فیه، حق با این هایی است که می گویند عموم، اطلاق دارد؛ بقیه را خودتان مطالعه کنید.

اما راجع به مانع دوم؛ اگر اوفوا بالعقود بخواند استعمال شود هم در آن هایی که قبلاً امر شده هم در پدیده های آینده که در مواقع مصداق استعمال در دو معناست؛ تاسیس و تأکید.... آیا این ها، معنا هستند یا حالات استعمال هستند؟ یعنی اگر من به فرزندم گفتم این کار را بکن؛ بعد دوباره به همان گفتم این کار را بکن؛ یا چون دو نفر بودند به دو نفرشان گفتم که این کار را بکنید، آیا این مصداق دو معناست؟ یا دو حالت استعمال است؟ گذشته های ما خیلی عجیب است؛ حالت استعمال را حتی داعی را با معنا قاطی می کردند! و می گفت صبیغه «افعل» برای هشت معناست.....

سوال این است که جناب ابن هشام! مواردی که برشمردی آیا معناست برای افعّل یا داعی است؟

ممکن است من به شما بگویم «دیشب یک حالی دست داد؛ چه نماز شبی خواندیم» ؛ ممکن است این جمله را من به چندانگیزه بیان کنم.

یا می خواهم در واقع خودنمایی کنم؛ یا شما را تشویق به نماز شب کنم، ممکن است د راین باره که کسی گفته
فلانی اهل نماز شب نیست و من می خواهم رفع توهم کنم. سوال این است که آیا این ها معناست؟

خلط بین معنا و داعی و خلط بین حالات استعمال و انواع معنا....باید مدنظر و مورد دقت قرار گیرد.

الحمد لله رب العالمین